مختصر المنطق

حضرت آية الله العظمى حاج سيد
محمدحسينى شيرازى (قدس سره الشريف)

بسم الله الرحمن الرحیم

مختصر المنطق

نویسنده:

محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

اعلمی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مختصر المنطق

مشخصات کتاب

حضرت آیة الله العظمی

نویسنده :حاج سید محمد حسینی شیرازی

(قدس سره الشریف)

چاپ اول

نجف أشرف / مطبعة النعمان / ۱۳۷۶ ه / ۱۹۵۶م

چاپ دوم

ناشر : تهران / ایران / انتشارات اعلمی

چاپ سوم

۱۴۲۱ ه / ۲۰۰۰م

مؤسسة المجتبی للتحقیق والنشر

بیروت لبنان ص.ب: ۶۰۸۰ /۱۳ شوران

البرید الإلکترونی: almojtaba@shiacenter.com

بسم الله الرحمن الرحیم

قل هو الله أحد

الله الصمد

لم یلد ولم یولد

ولم یکن له کفواً أحد

سخن ناشر

بسم الله الرحمن الرحیم

(مختصر المنطق) جزوه ای که در دست دارید، از تألیفات أولیه بزرگ مرجع جهان تشیع، حضرت آیة الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی می‌باشد، که در کربلای معلا وقریب به ۵۰ سال پیش تألیف وقبلاً ـ دو بار در ضمن کتاب (المقدمات) به چاپ رسیده است.

کتاب (المقدمات) مشتمل بر ۱۰ جزوه مختلف در ۱۰ علم گوناگون میباشد که مؤلف آن را جهت مبتدئین از طلاب علوم دینی نگاشته است.

لازم به تذکر است که این جزوه از اندک تألیفات معظم له به زبان فارسی بوده() وچون به سبک فارسی قدیم نگاشته شده بود بر آن شدیم تا آن را تغییر ندهیم.

وبرای استفاده بیشتر این جزوه را به صورت مستقل چاپ نموده ودر اختیار همگان قرار دادیم.

در پایان از خداوند بزرگ خواستار قبولی اعمال وتوفیق روز افزون برای کلیه دانش پزوهان هستیم.

مؤسسة المجتبی للتحقیق والنشر

بیروت لبنان ص.ب: ۶۰۸۰ /۱۳ شوران
البرید الإلکترونی: almojtaba@shiacenter.com

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین، وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین، ولعنة الله علی أعدائهم إلی یوم الدین.

وبعد، این مختصری است در علم منطق، نگاردم آن را به جهت مبتدئین، واز خداوند متعال استعانت میجویم، وآن را مرتب ساختم بریک مقدمه وده مقصد.

کربلاء المقدسة

محمد بن المهدی الحسینی الشیرازی

مقدمه

اغلب افراد انسان را باری تعالی قوه فکر مرحمت فرموده که به سبب آن میتواند خیر وشر را تمییز دهد، وچون این قوه گاه اشتباه میکند چنانچه مشاهده میکنیم که دو نفر بر خلاف یکدیگر سخن میگویند ومعلوم است که یکی از آن دو اشتباه نموده وحق با دیگری است از این جهت محتاج میباشیم به علمی که فکر را از خطا باز دارد، وآن علم (منطق) است.

تصدیق وتصور

وقبل از شروع در مقاصد گوئیم: علم (یعنی ادراک) بر دو قسم است:

اول: تصدیق، وآن عبارت است از درک نمودن نسبت تامه میان دو چیز، چون نسبت میان (زید وقیام) در (زید قائم)، وچنین نسبت را (ایجاب) گویند، وهمچنین در (زید لیس بقائم) وچنین نسبت را (سلب) نامند.

دوم: تصور، وآن عبارت است از درک نمودن چیزی که نسبت تامه نداشته باشد، چون درک (زید) و(غلام بکر).

ضروری ونظری

باز هر یک از تصدیق وتصور: یا واضح است وآن را (ضروری) گویند چون تصدیق به (ایستادن زید) وتصور صورت (زید).

ویا واضح نیست بلکه محتاج به فکر است وآن را (نظری) گویند، چون تصدیق به (کرویت زمین) وتصور (حقیقت انسان).

وبه جهت توضیح اقسام این شکل را ملاحظه نمائید:

مقصد اول در بحث الفاظ است

اقسام دلالات

هرگاه کسی گوید (زید) ذهن شنونده فوراً منتقل میشود به آن (هیکل) مخصوص، پس لفظ (زید) که اول او را احساس نمود (دال) گویند، وهیکل مخصوص که ثانیاً او را احساس نمود (مدلول) نامند.

واین قسم (دلالت) را که از لفظ موضوع باشد (دلالت لفظیه وضعیه) نامند، واین قسم دلالت برسه وجه است:

اول: (مطابقه) وآن دلالت لفظ است بر تمام معنی خود، چون دلالت (زید) بر تمام آن هیکل مخصوص.

دوم: (تضمن) وآن دلالت لفظ است بر جزء معنی خود، چون دلالت (زید) بر دست وپای آن هیکل مخصوص.

سوم: (التزام) وآن دلالت لفظ است بر چیزی که خارج از معنی باشد لکن لازم معنی باشد، چون دلالت (حاتم) بر (کرم).
وبه جهت توضیح اقسام این شکل را ملاحظه نمائید:

مرکب ومفرد

لفظ موضوع بر دو قسم است:
أول: (مرکب) وآن وقتی است که جزء لفظ بر جزء معنی دلالت کند، چون (زید قائم) و(غلام زید).
دوم: (مفرد) وآن وقتی است که چنین نباشد، چون (زید).
اقسام مفرد
و(مفرد) بر سه قسم است:
۱: اسم.
۲: فعل.
۳: حرف.
چنانچه در نحو خوانده اید، وبه جهت توضیح اقسام این شکل را ملاحظه نمائید:
علم ومتواطی ومشکک
هرگاه لفظ یک معنی داشته باشد وآن معنی قابل صدق بر افراد زیادی نباشد آن را (عَلَم) گویند چون (محمد).
واگر لفظ یک معنی داشته باشد لکن آن معنی قابل صدق بر افراد زیادی باشد آن را (متواطی) گویند اگر افرادش مساوی باشند چون (انسان) چه آن که زید وعمرو وبکر در (انسانیت) مانند یکدیگرند.
وآن را (مشکک) گویند اگر افرادش مساوی نباشند چون (مقدار)، چه آن که (یک ذراع) و(صد ذراع) در مقدار مساوی نیستند.
مشترک ومنقول، حقیقت ومجاز
اگر لفظ بیشتر از یک معنی داشته باشد پس اگر از برای هر یک وضع شده باشد آن را (مشترک) گویند چون (عین) چه آنکه معنایش (چشم) و(چشمه) است.
واگر از برای یکی از معناها وضع شده باشد لکن در معنای دوم استعمال شد تا آنکه معنای اول متروک شد آن را (منقول) نامند.
ونقل بر سه قسم است:
۱: شرعی، چون (صلاة).
۲: عرفی، چون (دابه).
۳: اصطلاحی، چون (فعل).
واگر از برای یک معنی واضع دارد ودر معنی دیگر استعمال میشود لکن معنی اول ترک نشده، پس آن لفظ اگر در معنی اول استعمال شود (حقیقت) گویند چون (اسد) بالنسبه به شیر.
واگر در معنی دوم استعمال شود (مجاز) گویند چون (اسد) بالنسبه به شخص شجاع.
وصورت اقسام چنین است:

کلی وجزئی

تتمه: هرگاه معنی چیزی را تصور نمائیم که آن را نام (مفهوم) گذارند، یا می‌تواند أفراد زیادی داشته باشد پس آن را (کلی) گویند

چون (حیوان).

ویا نمیتوان صدق بر أفراد زیادی نماید پس آن را (جزئی) گویند چون (حسن).

نسب أربع

فائده: هر گاه دو کلی را با هم ملاحظه نمائیم یکی از این نسبتهای چهار گانه بین آنها میباشد:

اول: تساوی کلی، وآن عبارت است از آنکه صدق نماید هر یک از آن دو کلی بر افراد کلی دیگر، چون (انسان) و(ناطق) که هر انسانی ناطق است وهر ناطقی انسان است.

دوم: تباین کلی، وآن عبارت است از آنکه صدق ننماید هریک از آن دو کلی بر هیچ یک از افراد کلی دیگر، چون (انسان) و(حجر) که هیچ انسانی حجر نیست وهیچ حجری انسان نیست.

سوم: عموم وخصوص مطلق، وآن عبارت است از آنکه صدق نماید یکی از آن دو کلی بر تمام افراد کلی دیگر، وصدق ننماید آن کلی دیگر بر تمام افراد کلی اول، چون (انسان) و(حیوان) که هر انسانی حیوان است، لکن بعض حیوانها انسان نیستند.

چهارم: عموم وخصوص من وجه، وآن عبارت است از آنکه هر دو کلی صدق نمایند بر بعض افراد کلی دیگر، وباز هر یک از آن دو کلی صدق ننماید بر بعض افراد کلی دیگر، چون (حیوان) و(ابیض) که بعض حیوانها ابیض هستند، وبعض حیوانها ابیض نیستند، وبعض ابیضها حیوان هستند، وبعض ابیضها حیوان نیستند.

وصورت آن این است:

مقصد دوم در کلیات خمس است

چون معنی کلی را دانستی پس بدان که کلی بر پنج قسم است.

أول: جنس، وآن کلی می‌باشد که افراد آن مختلف باشند در حقیقت، چون (حیوان) که افراد آن (انسان) و(فرس) و(بقر) وغیرها میباشد، ومعلوم است که حقیقت انسان غیر از حقیقت فرس است وهمچنین هر یک بالنسبه به دیگری.

دوم: نوع، وآن کلی می‌باشد که افراد آن متفق باشند در حقیقت، چون (انسان) که افراد آن (زید) و(عمرو) و(بکر) وغیر ایشان است، ومعلوم است که حقیقت زید وعمرو وبکر یکی است.

سوم: فصل، وآن کلی می‌باشد که جزء ماهیت وحقیقت ومختص به آن ماهیت وحقیقت است، چون (ناطق) که جزء ماهیت وحقیقت انسان است، ومختص است به انسان، وهمچنین است (ناهق) نسبت به (حمار).

چهام: خاصه، وآن کلی میباشد که خارج است از حقیقت شیء لکن مختص به یک حقیقت وماهیت، چون (ضاحک) که خارج است از حقیقت انسان لکن مختص است به انسان، چنانکه گفته اند.

پنجم: عرض عام، وآن کلی میباشد که خارج است از حقیقت شیء لکن مختص به یک حقیقت وماهیت نیست، چون (ماشی) که خارج است از حقیقت انسان لکن مختص نیست به انسان، بلکه (فرس) و(بقر) و(غنم) وغیرها، نیز ماشیند.

اقسام کلی

تتمه: هرگاه گوئیم (الإنسان کلی) پس اگر ملاحظه نمائیم موضوع (إنسان) را فقط، آن را (کلی طبیعی) نامند.

واگر ملاحظهٔ نمائیم محمول (کلی) را فقط، آن را (کلی منطقی) گویند.

واگر ملاحظه نمائیم موضوع ومحمول را با هم، آن را (کلی عقلی) نامند.

وصورت کلیات خمس را با ملاحظه صحت تقسیم در این شکل ملاحظه فرمائید.

مقصد سوم در تعریفات است

مقصد سوم در تعریفات است

بدانکه هر گاه چیزی مجهول باشد از او سؤال میشود به کلمه (ما هو) وجواب این کلمه یکی از چهار چیز خواهد بود.
اول: حـد تـام، وآن عبـارت است از (جنس قریب) و(فصـل قریب)، مثلاًـ اگر سؤال شود (الإنسان ما هو)؟ جواب گفته شود: (حیوان ناطق).
دوم: حـد نـاقص، وآن عبـارت است از (فصـل قریب) خواه بـا چیز دیگر باشـد وخواه نباشـد، مثلاًـ در جواب (الإنسان ما هو)؟ گفته می‌شود: (ناطق) یا (جسم ناطق).
سـوم: رسم تـام، وآن عبـارت است از (جنس قریب) و(خـاصه)، مثلاًـ اگر سـؤال شـود (الإنسـان مـا هـو)؟ جـواب گفته شود (حیوان ضاحک).
چهارم: رسم ناقص، وآن عبارت است از (خاصه) خواه با چیز دیگر باشـد وخواه نباشد، مثلًا در جواب (الإنسان ما هو)؟ گفته میشود (ضاحک) یا (جسم ضاحک).

شرائط معرّف

تتمه: چون غرض از تعریف دانستن مجهول است پس باید در (معرف) پنج أمر ملاحظه شود.
۱: باید معرف (به کسر) جامع افراد ومانع اغیار باشد، پس تعریف به أعم وأخص ومباین صحیح نیست.
۲: باید معرف (به کسر) در نزد مخاطب معلوم تر از معرف (به فتح) باشد، پس تعریف به مساوی یا اخفی درست نیست.
۳: باید تعریف (به کسر) عین معرف (به فتح) نباشد در مفهوم، پس تعریف (انسان) ب (بشر) تعریف حقیقی نیست.
۴: باید تعریف مسـتلزم (دور) نباشد، یعنی شـناختن معرف (به کسـر) متوقف بر شناختن معرف (به فتح) نباشد، پس تعریف (حیوان) ب (انسان او غیره) صحیح نیست.
۵: بایـد معرف (به کسـر) واضـح باشـد، پس تعریف به الفـاظ مشترکه ومجـاز که بی قرینه باشـند جـایز نیست، واین فی الحقیقه بـاز گشتش به شرط دوم است.
وصورت تقسیم با ملاحظه دوران بین نفی واثبات در شکل مذکور است.

مقصد چهارم در قضایا است

مقصد چهارم در قضایا است

ومطالب این مقصد را در ضمن مقدمه وفصولی بیان می‌کنیم:
مقدمه: قضیه کلامی است که احتمال صدق وکذب داشته باشد، وبر دو قسم است:
۱: حملیه.
۲: شرطیه.

فصل اول

در حملیه است

حملیه: قضیه ای است که حکم شود در او بر آنکه چیزی از برای چیزی ثابت است، یا آنکه چیزی از برای چیزی ثابت نیست. ونام چیز أول را (موضوع)، ونام چیز دوم را (محمول)، ونام چیزی که دلالت میکند بر نسبت بین آن دو را (رابطه) گذارند.

تقسیمات حملیهٔ

از برای قضیه حملیه چند تقسیم است.

موجبه وسالبه

تقسیم اول: قضیه حملیه به اعتبار (کیف) وچگونکی نسبت، بر دو قسم است.

اول: موجبه، وآن قضیه ای است که حکم شود در او به این که محمول از برای موضوع ثابت است، چون (زید قائم).

دوم: سالبه وآن قضیه ای است که حکم شود در او به این که محمول از برای موضوع ثابت نیست، چون (زید لیس بقائم).

شخصیه، مهمله، طبیعیه، محصوره

تقسیم دوم: قضیه حملیه به اعتبار (موضوع) بر چهار قسم است.

اول: شخصیه، وآن قضیه ای است که موضوع آن جزئی حقیقی باشد، چون (زید قائم).

دوم: مهمله، وآن قضیه ای است که حکم در او بر موضوع باشد به ملاحظه افرادش، لکن بیان قدر افراد در او نشود، چون (الإنسان کاتب).

سوم: طبیعیه، وآن قضیه ای است که حکم در او بر موضوع کلی باشد (بما هو هو) بدون ملاحظه افراد، چون (الإنسان نوع).

چهارم: محصوره، وآن قضیه ای است که حکم شود در او بر موضوع کلی به ملاحظه افرادش وبیان قدر افراد هم در او شود، واین یا محصوره کلیه است اگر حکم بر تمام افراد باشد، چون (کل انسان ناطق)، ویا محصوره جزئیه است اگر حکم بر بعض افراد باشد، چون (بعض الحیوان انسان).

ذهنیه، خارجیه، حقیقیه

تقسیم سوم: قضیه حملیه موجبه به اعتبار وجود موضوعش بر سه قسم است:

اول: ذهنیه، وآن در وقتی است که موضوع آن در ذهن باشد فقط، چون (اجتماع الضدین محال).

دوم: خارجیه، وآن در وقتی است که موضوع آن در خارج فقط ملاحظه شود وحکم بر افراد خارجیه باشد، چون (کل مسجد فی البلد بانیه زید).

سوم: حقیقیه، وآن در وقتی است که حکم شده باشد در قضیه بر هر فرد موجود وهر فردی که فرض شود وجود او، چون (کل انسان قابل للعلم).

محصله ومعدوله

تقسیم چهارم: قضیه حملیه به اعتبار آن که حرف سلب جزء یکی از طرفینش باشد یا نباشد، بر دو قسم است:

اول: محصله (به فتح) وآن وقتی است که حرف سلب جزء هیچکدام از موضوع ومحمول نباشد، خواه موجبه باشد چون (زید قائم)، وخواه سالبه باشد چون (زید لیس بقائم).

دوم: معدوله، وآن وقتی است که حرف سلب جزء یکی از طرفین یا جزء هر دو طرف باشد، خواه موجبه باشد چون (بعض الحی لا عالم)، وخواه سالبه باشد چون (بعض الحی لیس بلا عالم).

مطلقه وموجهه

تقسیم پنجم: قضیه حملیه به اعتبار (جهت) بر دو قسم است:

اول: مطلقه، وآن قضیه ای است که در او بیان جهت نسبت از ضرورت وامکان ودوام نشده باشد، چون (کل انسان حیوان).

دوم: موجهه، (به فتح) وآن قضیه ای است که در او بیان جهت شده باشد.

اقسام موجهه

قضیه حملیه موجهه بر دو قسم است:

قسم اول: موجهه بسیطه، وآن در وقتی است که یک قضیه باشد.

قسم دوم: موجهه مرکبه، وآن در وقتی است که قضیه حل میشود به دو قضیه، یکی موجبه ودیگری سالبه.

اقسام موجهه بسیطه

واهم اقسام موجهه بسیطه (هشت) است:

اول: ضروریه مطلقه، وآن وقتی است که محمول از برای موضوع ضرورت داشته باشد ما دام الذات، چون (الإنسان حیوان بالضرورهٔ).

دوم: مشروطه عامه، اگر محمول از برای موضوع ضرورت داشته باشد ما دام الوصف، چون (کل کاتب متحرک الأصابع بالضرورهٔ ما دام کاتباً).

سوم: وقتیه مطلقه، اگر محمول از برای موضوع ضرورت داشته باشد در وقت معین، چون (کل قمر منخسف بالضرورهٔ وقت الحیلوله).

چهارم: منتشره مطلقه، اگر محمول از برای موضوع ضرورت داشته باشد در وقت غیر معین، چون (کل انسان متنفس بالضرورهٔ وقتاً ما).

پنجم: دائمه مطلقه، اگر محمول از برای موضوع دوام داشته باشد ما دام الذات، چون (کل فلک متحرک بالدوام).

ششم: عرفیه عامه، اگر محمول از برای موضوع دوام داشته باشد ما دام الوصف، چون (کل حی متحرک الدم بالدوام ما دام حیا).

هفتم: مطلقه عامه، اگر محمول از برای موضوع فعلیت داشته باشد، یعنی در یکی از ازمنه ثلاثه باشد، چون (کل انسان ماش بالفعل).

هشتم: ممکنه عامه، وآن قضیه ای است که دلالت میکند بر اینکه طرف مقابل قضیه ضروری نیست، پس معنی آن قضیه موجبه این است که سالبه ضروری نیست، چون (کل انسان کاتب بالامکان العام)، یعنی عدم کتابت از برای انسان ضروری نیست، وبالعکس در سالبه.

تتمه: سالبه وموجبه وکلیه وجزئیه از قضایای هشتگانه مانند یکدیگرند وهیچ تفاوتی ندارند.

أقسام موجهه مشروطه

اهم اقسام موجهه مشروطه هفت است:

اول: مشروطه خاصه، وآن مشروطه عامه ای است که مقید به لا دوام است (ولا دوام اشاره است به مطلقه عامه)، مثالش: (کل کاتب متحرک الأصابع بالضرورهٔ مادام کاتباً لا دائماً) أی لا شیء من الکاتب بمتحرک الأصابع بالفعل.

دوم: عرفیه خاصه، وآن عرفیه عامه ای است که مقید به لا ـ دوام است (ولا ـ دوام اشاره است به مطلقه عامه)، مثالش: (کی حی متحرک الدم بالدوام ما دام حیاً لا دائماً) أی لا شیء من الحی بمتحرک الدم بالفعل.

سوم: وقتیه، وآن وقتیه مطلقه است که مقید به لا ـ دوام است (ولا ـ دوام اشاره است به مطلقه عامه)، مثالش: (کل قمر منخسف بالضرورهٔ وقت الحیلولهٔ لا دائماً) أی لا شیء من القمر بمنخسف بالفعل.

چهارم: منتشره، وآن منتشره مطلقه است که مقید به لا دوام است (ولا دوام اشاره است به مطلقه عامه)، مثالش: (کل انسان متنفس بالضرورهٔ وقتاً ما لا دائماً) أی لا شیء من الإنسان بمتنفس بالفعل.

پنجم: وجودیه لا ضروریه، وآن مطلقه عامه است که مقید به لا ضرورة است (ولا ضرورة اشاره است به ممکنه عامه) مثالش: (کل انسان ماش بالفعل لا بالضرورة) أی لا شیء من الإنسان بماش بالامکان العام.

ششم: وجودیه لاـ دائمه، وآن مطلقه عامه است که مقید به لاـ دوام است (ولاـ دوام اشاره است به مطلقه عامه) مثالش: (کل انسان ماش بالفعل لا دائماً) أی لا شیء من الإنسان ماش بالفعل.

هفتم: ممکنه خاصه، وآن ممکنه عامه است که مقید به لا ضرورة است (ولا ضرورة اشاره است به ممکنه عامه) مثالش: (کل انسان کاتب بالامکان الخاص) ومعنی تمام قضیه (کل انسان کاتب بالامکان العام، ولا شیء من الإنسان بکاتب بالامکان العام)، وچون (بالامکان الخاص) به منزلهٔ (بالامکان العام لا بالضرورة) است، در مثال بالامکان الخاص آوردیم.

تتمه: سالبه مانند موجبه است در قضایای سبعه مذکوره.

وشکل تقسیمات پنجگانه قضیه حملیه چنین است.

فصل دوم

در شرطیه است

قضیه شرطیه: آن است که حکم شود در او به وجود نسبت بین قضیه وقضیه دیگر، یا به عدم وجود نسبت، ومعلوم باشد که شرطیه در أصل دو قضیه بوده است، ونام قضیه أول را (مقدّم)، ونام قضیه دوم را (تالی) گذارند.

تقسیمات قضیه شرطیه

واز برای قضیه شرطیه چند تقسیم است:

موجبه وسالبه

تقسیم أول: قضیه شرطیه به اعتبار (کیف) بر دو قسم است:

اول: موجبه، وآن قضیه ای است که حکم شود در او به نسبت اتصال یا نسبت انفصال بین دو قضیه، چون (إن کانت الشمس طالعهٔ فالنهار موجود) و(العدد إما زوج وإما فرد).

دوم: سالبه، وآن قضیه ای است که حکم شود در او به سلب اتصال یا سلب انفصال بین دو قضیه، چون (لیس إذا کانت الشمس طالعهٔ کان اللیل موجوداً) و(لیس العدد إما زوجاً وإما منقسماً بمتساویین).

متصله ومنفصله

تقسیم دوم: قضیه شرطیه به اعتبار نسبت بر دو قسم است:

اول: متصله، وآن قضیه ای است که نسبت در او به اتصال بین دو قضیه یا نفی اتصال بین آنها باشد، چون مثال (۱) و(۳).

دوم: منفصله وآن قضیه ای است که نسبت در او به انفصال بین دو قضیه یا نفی انفصال بین ایشان باشد، چون مثال (۲) و(۴).

تنبیهات

در اینجا چند تنبیه است:

لزومیه واتفاقیه

تنبیه۱: قضیه متصله باعتبار چگونگی اتصال منقسم شود به دو قسم:

اول: لزومیه، وآن در وقتی است که تلازم بین طرفین به جهت علیت ومعلولیت باشد، چون (إذا کانت الشمس طالعهٔ فالنهار موجود).

دوم: اتفاقیه، وآن قضیه ای است که چنان نباشد، چون (کلما جاء زید جاء عمرو).

عنادیه وحقیقیه

تنبیه۲: قضیه منفصله باعتبار چگونگی انفصال منقسم شود به دو قسم:

اول: عنادیه، وآن وقتی است که نسبت در هر یک از دو جزء قضیه معاند باشد با نسبت در جزء دیگر، چون (العدد إما زوج وإما فرد).

دوم: اتفاقیه، وآن وقتی است که تعاند بین ذات دو نسبت نباشد، چون (إما زید فی الدار وإما خالد).

حقیقیه، مانعۀ الجمع، مانعۀ الخلو

تنبیه۳: قضیه منفصله باعتبار امکان اجتماع طرفین، وامکان رفع ایشان، وعدم امکان اجتماع یا رفع، منقسم میشود به سه قسم:

اول: حقیقیه، وآن قضیه ای است که در ایجاب نه ممکن است اجتماع طرفین ونه ممکن است ارتفاع آنها، ودر سلب اجتماع وارتفاع هر دو ممکن است، مثال موجبه: (العدد إما زوج وإما فرد)، ومثال سالبه: (لیس الحیوان إما ناطق وإما ضاحک).

دوم: مانعۀ الجمع، وآن قضیه ای است که در ایجاب ممکن نیست اجتماع طرفین وممکن است ارتفاع ایشان، ودر سلب ممکن است اجتماع طرفین وممکن نیست ارتفاع ایشان، مثالش در موجبه: (الإنسان إما أبیض او أسود) ودر سالبه: (لیس الإنسان إما غیر أبیض او غیر أسود).

سوم: مانعۀ الخلو، وآن قضیه ای است که در ایجاب ممکن است اجتماع طرفین وممکن نیست ارتفاع ایشان، ودر سلب ممکن نیست اجتماع طرفین وممکن است ارتفاع ایشان، مثالش در ایجاب: (زید إما فی البحر وإما ان لا یغرق) ودر سلب: (لیس الإنسان إما أبیض او أسود).

شخصیه، مهمله، محصوره

تقسیم سوم: قضیه شرطیه باعتبار أزمان وأحوال منقسم میشود به سه قسم:

اول: شخصیه، وآن وقتی است که حکم در زمان یا حال معینی باشد، چون (إن جئتنی الیوم أکرمتک).

دوم: مهمله، وآن وقتی است که حکم در زمان یا حال فی الجمله باشد، چون (إذا کان الجسم حیواناً کان فرساً).

سوم: محصوره، وآن وقتی است که کمیه احوال وازمان حکم بیان شود، وآن یا (کلیه) است چون (کلما کانت الشمس طالعۀ کان النهار موجوداً)، ویا (جزئیه) است چون (قد یکون إذا کان الجسم حیواناً کان انساناً).

وشکل تقسیمات شرطیه چنین است:

فصل سوم

در تناقض است

بسا است که شخص به واسطه برهان باطل مینماید حرف خصم را، وبسا است که برهان بر قضیه دیگری می‌آورد که نسبت تخالف یا توافق با مطلوب دارد، وبه این سبب بحث از تناقض وعکس باید نمود.

بدانکه تناقض اختلاف دو قضیه است به طوری که لازم آید از صدق هر یک لذاته کذب دیگری وبالعکس، وتحقق تناقض مشروط است به دو شرط:

شروط تناقض

شرط اول: آن است که دو قضیه در هشت جهت با هم اتحاد داشته باشند:

۱: موضوع، پس بین (الإنسان ناطق) و(الفرس لیس بناطق) تناقض نیست.

۲: محمول: پس بین (الإنسان ناطق) و(الإنسان لیس بصاهل) تناقض نیست.

۳: زمان، پس بین (القمر منخسف وقت الحیلولۀ) و(لیس القمر بمنخسف وقت التربیع) تناقض نیست.

۴: مکان، پس بین (زید قائم فی الدار) و(لیس زید بقائم فی السوق) تناقض نیست.

۵: شرط، پس بین (زید واجب الاکرام إن جاء) و(لیس زید واجب الاکرام إن لم یجیء) تناقض نیست.

۶: اضافه، پس بین (زید أعلم أهل العراق) و(زید لیس بأعلم أهل الحجاز) تناقض نیست.

۷: جزء وکل، پس بین (زید أبیض أسنانه) و(زید لیس بأبیض کله) تناقض نیست.

۸: قوه وفعل، پس بین (زید عالم بالقوهٔ) و(زید لیس بعالم بالفعل) تناقض نیست.

شرط دوم: آن است که دو قضیه در سه جهت باهم اختلاف داشته باشند:

۱: کم، یعنی یکی کلی ودیگری جزئی باشد، پس نقیض (لا شیء من الحیوان بانسان)، (کل حیوان انسان) نیست.

۲: کیف، یعنی یکی موجبه ودیگری سالبه باشد، پس بین (کل حیوان نام) و(بعض الحیوان نام) تناقض نیست، وحاصل این دو شرط این است که (موجبه کلیه نقیض سالبه جزئیه وبالعکس) و(موجبه جزئیه نقیض سالبه کلیه وبالعکس) میباشد.

۳: جهت، یعنی جهت هر یک نقیض جهت دیگری باشد، پس بین (کل انسان کاتب بالامکان العام) و(لیس بعض الإنسان بکاتب بالامکان العام) تناقض نیست.

وصورت شرائط تناقض این است.

فصل چهارم

در عکس مستوی است

چون در تناقض فائده عکس در دانستی، پس میگوئیم عکس مستوی عبارت است از تبدیل نمودن قضیه، به این که محمول یا تالی را به جای موضوع یا مقدم، وموضوع یا مقدم را به جای محمول یا تالی گذارند، به نحوی که اگر اصل صادق باشد عکس صادق باشد، واگر اصل مکیف به کیفی باشد عکس هم مکیف به آن کیف باشد، پس اگر اصل موجبه باشد عکس هم موجبه خواهد شد وهمچنین در سالبه.

وبدان که موجبه، چه جزئیه باشد وچه کلیه، منعکس میشود به موجبه جزئیه، مثلاً ـ عکس هر یک از (کل انسان حیوان) و(بعض الإنسان حیوان): (بعض الحیوان انسان) میشود.

وسالبه کلیه منعکس میشود به سالبه کلیه، پس عکس (لا شیء من الحجر بنام): (لا شیء من النامی بحجر) است، وسالبه جزئیه أصلاً عکس ندارد.

فصل پنجم

در عکس نقیض است

عکس نقیض در نزد قدماء عبارت است از تبدیل دو طرف قضیه، به این که نقیض محمول را جای موضوع ونقیض موضوع را جای محمول قرار دهند، به نحوی که باقی ماند صدق وکیف، وهمچنین است حال مقدم وتالی در شرطیه، واین قسم را (عکس نقیض موافق) نامند.

وبدان که حکم سالبه در اینجا حکم موجبه است در عکس مستوی، وبالعکس، پس سالبه چه جزئیه باشد وچه کلیه منعکس میشود به سالبه جزئیه، مثلاً ـ عکس هر یک از (لا ـ شیء من الإنسان بحجر) و(لیس بعض الإنسان بحجر): (لیس بعض اللاحجر بلا انسان) خواهد بود.

وموجبه کلیه منعکس می‌شود به موجبه کلیه، پس (کل انسان ناطق) منعکس میشود به (کل لا ناطق لا انسان).

وموجبه جزئیه اصلاً عکس ندارد.

واین صورت اقسام عکس است:

مقصد پنجم در قیاس واستقرار وتمثیل است

مقصد پنجم در قیاس واستقرار وتمثیل است

ومطالب آن را در ضمن وفصولی بیان مینمائیم.

فصل أول

در قیاس است

قیاس: عبارت است از قولی که تألیف شده باشد از چند قضیه که لازم آید از آن لذاته قول دیگر هرگاه سالم باشد، مثلاً گوئیم: (کل انسان حیوان) و(کل حیوان جسم) پس نتیجه دهد: (کل انسان جسم).

واصطلاح بر آن است که هیئت تألیف بین قضایا را (صوت قیاس) نامند، وهر قضیه که صورت از آن تألیف شود (ماده قیاس) و(مقدمه) گویند.

وآن چیزی که مطلوب است تحصیل آن، قبل از تحصیل: (مطلوب) وبعد از تحصیل: (نتیجه) گویند، وأجزاء قضیه از موضوع ومحمول ومقدم وتالی را (حدود) نامند.

وصحبت در قیاس گاه جهت ماده است، واین مبحث مرسوم است به (صناعات خمس) ودر مقاصد آتیه ذکر می‌شود، وگاه از جهت صورت است وآن بر سه قسم است:

اول: اقترانی حملی.

دوم: اقترانی شرطی.

سوم: استثنائی.

قیاس اقترانی حملی

قسم اول: در قیاس اقترانی حملی است، وآن عبارت است از قیاسی که در مقدماتش تصریح به نتیجه ونقیض آن نشده باشد، وتمامی مقدماتش حملیه باشد، واین قیاس مشتمل است بر دو مقدمه که اول را (صغری) ودوم را (کبری) نامند، واین دو مقدمه مشتملند بر (حدود) ثلاثه:

اول: حدی که مختص به صغری است، وآن را (اصغر) نامند.

دوم: حد متکرر که در صغری وکبری است، وآن را (اوسط) نامند.

سوم: حدی که مختص به کبری است، وآن را (اکبر) گویند.

ودر (نتیجه) حد وسط ساقط میشود واصغر واکبر موضوع ومحمول میشوند.

اشکال اربعه

وچون این را دانستی بدان که أوسط بر جهار قسم است:

۱: یا محمول است در صغری وموضوع است در کبری، چون (کل انسان حیوان) و(کل حیوان جسم): (فکل انسان جسم)، واین را (شکل أول) نامند.

۲: ویا آنکه أوسط در هر دو محمول است، چون (کل انسان حیوان) و(لا شیء من الحجر بحیوان): (فلا شیء من الإنسان بحجر)، واین را (شکل دوم) نامند.

۳: ویا آنکه أوسط در هر دو موضوع است، چون (کل انسان حیوان) و(کل انسان ناطق): (فبعض الحیوان ناطق) واین را (شکل سوم) نامند.

۴: ویا آنکه أوسط موضوع در صغری است ومحمول در کبری به عکس اول، چون (کل انسان حیوان) و(کل ناطق انسان): (فبعض الحیوان ناطق)، واین را (شکل چهارم) نامند.

وبعضی به جهت ضبط ترتیب، اشکال را به نظم درآورده اند:

أوسط اگر حمل یافت

در بر صغری وبار

حمل بکبری گرفت

شکل نخستین شمار

حمل بهر دو، دوم

وضع بهر دو، سوم

رابع اشکال را

عکس نخستین بدار

فائده

هریک از اشکال را شرطی است که بدون آن نتیجه ندهد، وبه جهت سهولت حفظ بعض شرائط را به رمز در این شعر نظم نموده اند:

مغکب أول، خین کب ثانی، ومنکاین سوم

در چهار مینکغ یا خین کاین شرط دان

یعنی شرط است:

در شکل اول: موجبه بودن صغری وکلیت کبری.

ودر شکل دوم: اختلاف مقدمتین در ایجاب وسلب وکلیت کبری.

ودر شکل سوم: موجبه بودن صغری وکلیت احد مقدمتین.

ودر شکل چهارم: یکی از دو شرط است یا ایجاب مقدمتین وکلیت صغری، ویا اختلاف مقدمتین در ایجاب وسلب وکلیت یکی از مقدمتین.

وبدان که هرگاه یکی از مقدمتین سالبه شد نتیجه سالبه میشود، وهرگاه یکی از مقدمتین جزئیه شد نتیجه جزئیه میشود، مگر در شکل سوم وچهارم که همیشه نتیجه جزئی است، بلی در شکل چهارم هر گاه صغری سالبه کلیه وکبری موجبه کلیه باشد نتیجه سالبه کلیه میشود.

وهر یک را از حیث (جهت) شرائطی است که در مطولات ذکر شده.

قیاس اقترانی شرطی

قسم دوم: در قیاس اقترانی شراطی است، وآن عبارت است از قیاسی که در مقدماتش تصریح به نتیجه یا نقیض نتیجه نشده، وبعض مقدمات یا تمام آنها قضیه شرطیه باشد.

ولابد است در این قیاس از: اشتراك مقدمتین در جزئی که آن به منزله حد وسط است، وبنابراین اشکال اربعه ودر این قیاس فی الجمله نیز تصویر می‌شود، لیکن مخفی نماند که به ملاحظه آن جزئی که هر دو در او مشترکند قیاس برسه قسم میگردد:

اول: آنکه جزئی است، غیر تام در هریك از مقدمتین، چون (إذا کان الإنسان حیواناً فالانسان نام)، و(إذا کان النمو قسماً من الحرکهٔ فالنامی غیر ساکن).

نتیجه: (إذا کان الإنسان حیواناً فإذا کان النمو قسماً من الحرکهٔ فالانسان غیر ساکن) وچون این قسم دور است از طباع، متعرض آن نمی‌شویم.

دوم: آنکه جزئی است، تام در هر یك از مقدمتین.

سوم: آنکه جزئی است، تام در یکی وغیر تام در دیگری، چنانچه خواهد آمد.

اقسام قیاس اقترانی شرطی

وچون این را دانستی بدان که (قیاس اقترانی شرطی) منقسم میشود به پنج قسم.

۱: قیاسی که مؤلف باشد از متصلات، چون (کلما کانت الشمس طالعهٔ فالنهار موجود)، و(کلما کان النهار موجوداً فالعالم مضیء).

نتیجه: (کلما کانت الشمس طالعهٔ فالعالم مضیء) واین قیاس مانند اقترانی حملی است اگر جزء مشترك در هر دو تام باشد، وبدان که شرطیه اتفاقیه در اقترانات شرطیه متصله نتیجه ندارد.

۲: قیاسی که مؤلف باشد از منفصلات، ومنتج نیست هیچ منفصله مگر آنکه عنادیه باشد.

وترتیب در اخذ نتیجه آن است که هر یک از (حقیقیه) و(مانعهٔ الجمع) و(مانعهٔ الخلو) که در اطراف واقع است منحل نمایند به متصله، پس ملاحظه بین متصلات شود، هر کدام جامع شرائط انتاج است قیاس سازند پس نتیجه را تحویل به منفصله دهند.

مثلا: قیاس مرکب از دو حقیقیه منحل میشود به شانزده صورت، وچند صورت از آن فقط منتج است، چون (إما أن یکون العدد زوجاً وإما أن یکون فرداً)، و(إما أن یکون الزوج زوج الزوج أو یکون زوج الفرد) نتیجه: (اما أن یکون العدد زوج الزوج أو یکون زوج الفرد أو یکون فرداً).

۳: قیاسی که مؤلف باشد از متصله ومنفصله، واین قسم مانند قسم سابق است در کیفیت اخذ نتیجه، چون (کلما کان هذا الشیء ثلاثهٔ فهو عدد)، (ودائماً العدد إما أن یکون زوجاً أو فرداً) نتیجه: (کلما کان هذا الشیء ثلاثهٔ فإما أن یکون زوجاً أو فرداً).

۴: قیاسی که مؤلف باشد از حملیه ومتصله، واشتراك در این بین جزء تام است از حملیه وغیر تام است از متصله، وترتیب در گرفتن نتیجه آن است که تألیف قیاس شود از طرف شرطیه که در او شرکت است وحملیه با ملاحظه شرائط شکل، پس نتیجه را با جزء دیگر شرطیه ضم نمائیم که مجموع نتیجه خواهد بود، چون (کلما کان الحیوان انساناً کان ناطقاً)، و(کل ناطق مدرك للکلیات)، نتیجه: (کلما کان الحیوان انساناً کان مدرکاً للکلیات).

۵: قیاسی که مؤلف باشد از حملیه ومنفصله، واین مثل قسم سابق است در جزء مشترك، چون (کل ثلاثهٔ عدد)، و(العدد إما زوج وإما فرد)، نتیجه: (فالثلاثهٔ إما زوج وإما فرد).

وترتیب در گرفتن نتیجه آن است که حد مشترك ساقط شود.

واین قیاس منقسم می‌شود به مقسّم وغیر مقسّم چنانچه حد در مطولات ذکر شده است، واین قدر تفصیل را به جهت آشنا شدن ببعض اصطلاحات ذکر نمودیم.

قیاس استثنائی

قسم سوم: در بیان قیاس استثنائی است، وآن عبارت است از قیاسی که در مقدماتش تصریح به نتیجه یا نقیض نتیجه شده باشد (جزءً لمقدمیه) وبنابراین پس دائماً یک مقدمه این قیاس شرطیه خواهد بود ومقدمه دیگر مشتمل است بر (ادات استثناء)، واز این جهت

آن را قیاس استثنائی نام نهادند.

قیاس اتصالی وانفصالی

واین قیاس به حسب مقدمه شرطیه منقسم میشود به اتصالی وانفصالی:

۱: اما اتصالی، پس اگر استثناء شد عین مقدم، نتیجه میدهد عین تالی را، واگر استثناء شد نقیض تالی نتیجه میدهد نقیض مقدم را، چون:

(إن كان هذا انساناً كان حيواناً)..

(لكنه انسان): (فهو حيوان).

(لكنه ليس بحيوان): (فهو ليس بانسان).

اما استثناء نقیض مقدم واستثناء عین تالی منتج نخواهد بود.

اقسام قیاس استثنائی انفصالی

۲: واما انفصالی پس بر سه قسم است:

اول: هرگاه شرطیه (حقیقیه) باشد پس استثناء عین احد طرفین، نتیجه می‌دهد نقیض دیگر را، واستثناء نقیض احد طرفین، نتیجه می‌دهد عین دیگر را، چون:

(إما أن يكون هذا العدد زوجاً أو فرداً)..

(لكنه زوج): (فليس بفرد).

(لكنه فرد): (فليس بزوج).

(لكنه ليس بزوج): (فهو فرد).

(لكنه ليس بفرد): (فهو زوج).

وبر همین قیاس است شرطیه که بیشتر از دو جزء داشته باشد، چون (الكلمة اسم أو فعل أو حرف) لکن با هر استثناء واحدی، دو نتیجه عکس وباهر استثناء متعددی، یک نتیجه عکس خواهد داد.

دوم: هر گاه شرطیه (مانعة الجمع) باشد پس استثناء عین أحد طرفین، نتیجه می‌دهد نقیض دیگر را، چون:

(اما أن يكون هذا شجراً او حجرا)

(لكنه شجر): (فليس بحجر).

(لكنه حجر): (فليس بشجر).

وبر همین قیاس است آن که بیشتر از دو جزء داشته باشد، چون (اما أن يكون شجراً او حجراً او انساناً).

اما استثناء نقیض احد طرفین منتج نیست الا مجملاً.

سوم: هرگاه شرطیه (مانعة الخلو) باشد، پس استثاء نقیض احد طرفین، نتیجه میدهد عین دیگر را، چون:

(اما أن يكون زيد فى الماء أو لا يغرق)..

(لكنه ليس فى الماء): (فلا يغرق).

(لكنه ليس لا يغرق): (فهو فى الماء).

اما استثناء احد طرفین منتج نیست.

فصل دوم

در استقراء است

استقراء: عبارت است از حجتی که استدلال می‌شود در او از حکم جزئیات بر حکم کلی آنها، به عکس قیاس.

واستقراء بر دو قسم است:

۱: تام، وآن استقرائی است که در او تتبع شود حال تمام جزئیات، واین قسم مقید قطع خواهد بود.

۲: ناقص، وآن استقرائی است که در او تتبع شود حال بعض جزئیات، واین قسم مفید ظن است.

مثلاً: هر گاه تفحص شود از افراد حیوان، واو را تقسیم نمائیم به ناطق وغیر ناطق، وهر یک مشاهده شود که نامی است، حکم قطعی می‌شود که افراد حیوان نامی هستند.

وهر گاه تفحص شود از افراد حیوان ومشاهده شود که اکثر آنها حرکت میدهند فك پائین را در وقت جویدن، حکم ظنی می‌شود که تمام افراد حیوان چنین هستند، وگاه است که حکم کلی صحیح نیست چنانچه در تمساح بر خلاف معلوم شده.

فائده

در اینجا شبهه ای است: که چون مبنای قیاس بر یک مقدمه کلیه است علی کل حال، واساس در هر کلی استقراء است، ومعلوم است که افراد کلی را نمیتوان تفحص نمود، لهذا استقراء ظنی خواهد بود، پس اکثر قواعد ظنی خواهد شد؟

وممکن است جواب گفته به آنکه: حصول قطع به کلی متوقف نیست بر استقراء تام، بلکه گاه حصول قطع به اطراد علت است مانند (تأثیر بعض ادویه)، وگاه حصول قطع از بداهت عقل است مانند (الکل أعظم من الجزء)، وگاه حصول قطع مبتنی بر مماثلت بین جزئیات است عقلاً پس اگر یکی معلوم شد، کلی معلوم می‌شود مانند (حصول جمع أعداد متوالیه بضرب نصف عدد آخر در عدد آخر مزیداً علیه واحد).

فصل سوم

در تمثیل است

تمثیل: عبارت است از حجتی که در او حکم می‌شود به تشبیه جزئی به جزئی دیگر در امری که مشترك است بین آن دو جزئی، تا آن که ثابت شود در مشبه حکمی که در (مشبه به) معلول أمر مشترك است.

وبنابراین، ارکان تمثیل جهار است:

۱: اصل.

۲: فرع.

۳: جامع.

۴: حکم.

مثلاً گویند: (النبیذ حرام، لأن الخمر حرام، وعلهٔ حرمتها وهو الاسکار موجودهٔ فی النبیذ).

وتمثیل در وقتی صحیح است که معلوم باشد علت در أصل، ووجود داشته باشد در فروع، ومانعی از تأثیر در فرع نباشد.

ودر این شکل، اقسام حجت مندرج است:

مقصد ششم برهان

چنانچه قیاس از حیث هیئت منقسم می‌شود به: اقترانی واستثنائی، همچنین از حیث ماده منقسم می‌شود به (صناعات خمس).

۱: برهان

۲: جدل

۳: خطابه

۴: شعر

۵: مغالطه

وهر چند سزاوار است که بحث در آنها را مفصل نمائیم مانند کتب قدماء، لکن ما اقتداءً به متأخرین مختصر ذکر مینمائیم، وهر که طالب تفصیل است به (منطق تجرید) وأمثاله رجوع نماید.

برهان: قیاس یقینی است که مؤلف می‌شود از یقینیات، وآنها شش است:

۱: أولیات، که تصور أطراف، کافی در جزم است، مانند (الکل أعظم من الجزء).

۲: مشاهدات، که به حس ظاهر، مانند (الشمس مضیئة) یا به حس باطن مانند (لنا جوع)، درک شود.

۳: تجربیات، که به تجربه به حاصل شده، مانند (سقمونیا مسهل الصفراء).

۴: حدسیات، که به حدس قوی که موجب علم است از بعض مقدمات تحصیل شده، مانند (نور القمر مستفاد من الشمس).

۵: متواترات، که به اخبار جماعتی که قطعاً اتفاق بر کذب نمینمایند حاصل شده باشد، مانند (مکة موجودة).

۶: فطریات، که به ملاحظه واسطه معلومه نزد تصور اطراف به ذهن آید، مانند (الأربعة زوج) لقسمتها بمتساویین.

فذلکة: حد وسط می‌تواند هر یک از علل أربعه باشد، ومی تواند معلول باشد، پس اگر علت بود آن را (برهان لمی) واگر معلول بود آن را (برهان إنی) نامند.

مقصد هفتم در جدل است

جدل: عبارت است از صناعتی علمی که به سبب آن شخص قادر می‌شود بر اقامه حجت بر هر مطلب به حسب امکان، وفائده آن الزام مبطلین واقناع عوام ومحصلینی است که فهم ایشان کوتاه است از برهان.

وبه هر یک از سائل ومجیب: جدلی گویند.

ومقدمات جدل دو است:

۱: مشهورات، وآن قضایائی هستند که آراء کل تطابق در آن داشته باشد، مانند (الاحسان حسن)، یا آن که آراء طائفه خاصه مانند (ذبح الحیوان قبیح) در نزد بعض أهل هند.

۲: مسلمات، وآن قضایائی هستند که خصم در مقام مناظره تسلیم دارد، مانند (الأمر حقیقة فی الوجوب) نزد بعض اصولیین.

تتمه: بدان که صورت جدل نیز چیزی است که منتج میباشد نزد خصم یا مشهور، اگر چه عقیم باشد در مقام برهان.

مقصد هشتم در خطابه است

خطابه: عبارت از صناعت علمیه ای است که مفید اقناع وتصدیق خصم است در امور جزئیه غالباً، چون قابلیت در کلیات را ندارند تا برهان وجدل به کار آید.

وتألیف می‌شود خطابه از دو چیز:

۱: مقبولات، وآن قضایائی است که اخذ شده باشد از کسانی که به آنها عقیده مند میباشند، مانند أنبیاء وأئمه وأولیاء وحکماء، چون (الصلوات الخمس واجبة).

۲: مظنونات، وآن قضایائی است که حکم شود در آنها حکم راجح غیر یقینی، مانند (زید یقعد مع الأعداء فهو عدو).

تتمه: غرض از خطابه ترغیب مردم به منافع، وترهیب مردم از مضار است، چنانچه خطباء ووعاظ به جا می‌آورند.

مقصد نهم در شعر است

شعر: در این ازمنه اطلاق می‌شود بر کلام مرتب که دارای صورت عروضیه ووزن وقافیه باشد.

اما در لغت یونان وغیره شعر عبارت بوده از کلام نثر، وآن را چنین تعریف کرده اند که: ملکه ای است که هر گاه حاصل شود از برای شخص قادر می‌شود بر واقع ساختن تخیلاتی که مبادی انفعالات مخصوصه نفسانیه میگردد به قبض وبسط، وأغلب در أمور جزئیه است، وتألیف میشود از مخیلات مانند (العسل مرّ مهوع).

فائده

شعر تام در تأثیر متوقف است بر سه امر:

اول: نفس کلام مستعمل.

دوم: اوزان متعارفه در این ازمنه.

سوم: نغمه مختلف که ارباب موسیقی استعمال میکنند، ومخفی نماند (غناء) حرام است مطلقاً، وشعر مکروه است فی الجمله.

مقصد دهم در مغالطه است

مغالطه: عبارت است از صناعت علمیه ای که مفید جزم ویقین نیست ودر آن اعتبار نشده است تسلیم خصم.

وچنانچه با حکیم مغالطه شود نام آن را (سفسطه) نهند، واگر در مقابل غیر حکیم استعمال شود نام آن را (مشاغبه) گذارند.

وآن قیاسی است فاسد، یا از جهت ماده، ویا از جهت صورت، وتألیف می‌شود از دو چیز:

۱: وهمیات، وآن قضایای دروغی است که حکم میکند به آنها وهم در امور غیر محسوسه، مانند (یلزم الخوف من المیت).

۲: مشبهات، وآن قضایای کاذبه شبیه به صادقه است به جهت اشتباه لفظی، چون گفتن (هذا فرس) به صورت منقوشه بر دیوار، یا اشتباه معنوی چون (الإنسان حیوان) و(الحیوان جنس) (فالانسان جنس).

وصورت صناعات خمس را در صفحه مقابل درج نمودیم.

???

والحمد لله أولا وآخرا وظاهرا وباطنا.

سبحان ربک رب العزة عما یصفون، وسلام علی المرسلین، والحمد لله رب العالمین، وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین.

کربلاء المقدسة

محمد بن المهدی الحسینی الشیرازی

رجوع إلی القائمة

پی نوشت

() تألیفات آیة الله العظمی شیرازی متجاوز از یکهزار کتاب وجزوه میباشد، که از این مقدار تنها بیش از ۱۰ عنوان فارسی و مابقی به زبان عربی است، ضمنا قریب به صد عنوان عربی از تألیفات ایشان به فارسی ترجمه شده است. به کتاب (الفهرست) مراجعه شود.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».